



بازنمایی غزه پساهفت اکتبر در اندیشکده کارنگی: تحلیل ژئوپلیتیکی گفتمان‌های رقیب

علی امیری^۱

۳۷

دوره ۱۰، شماره ۲، پیاپی ۳۷
تابستان ۱۴۰۵

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۵/۳/۱۶

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۵/۵/۲۲

صص: ۱۶۴-۱۳۵

شاپا چاپی: ۴۵۶۵-۲۵۸۸

الکترونیکی: ۳۸۱-۲۷۱۷



هفتم اکتبر ۲۰۲۳ و جنگ متعاقب آن در غزه، نه تنها عرصه‌ای نظامی، بلکه میدانی برای نبرد گفتمان‌ها بر سر معنا، مشروعیت و آینده جغرافیای سیاسی فلسطین بوده است. لذا، این پژوهش با هدف تحلیل ژئوپلیتیکی رقابت گفتمان‌های امنیتی اسرائیل و حاکمیتی فلسطین در نظم پس از هفت اکتبر انجام شده است. داده‌ها شامل دو مقاله شاخص از بنیاد کارنگی برای صلح بین‌المللی است که نماینده دو گفتمان مسلط هستند و انتخاب آنها بر اساس نمونه‌گیری هدفمند صورت گرفته است. با به کارگیری چارچوب نظری ترکیبی تحلیل گفتمان لاکلا و موف و ژئوپولیتیک انتقادی، نحوه شکل‌گیری، منازعه و بازتولید معنا در پروژه‌های امنیتی و حاکمیتی طرفین بررسی می‌شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد رویداد هفتم اکتبر موجب گسست در دال مرکزی «امنیت اسرائیل» و تضعیف مفصل‌بندی‌های پیشین همچون بازدارندگی، برتری اطلاعاتی و مدیریت منازعه شده است. در مقابل، گفتمان حاکمیتی فلسطین تلاش دارد با برجسته‌سازی پایان اشغال، یکپارچگی سرزمینی و بازسازی مشروعیت سیاسی، زنجیره هم‌ارزی جدیدی را حول دال «حاکمیت ملی فلسطین» شکل دهد. این تقابل گفتمانی، صرفاً اختلاف در روایت و صرفاً اختلاف بر سر راه‌حل نیست، بلکه نبردی هژمونیک بر سر هستی‌شناسی سیاسی بنیادین: «امنیت» در برابر «حق حیات و حاکمیت» یا نبردی هژمونیک بر سر تعریف «حیات» و «فضای سیاسی» است. همچنین این مطالعه به درک عمیق‌تری از نقش گفتمان در تثبیت خشونت ساختاری و امکان‌زدایی از صلح در منازعات معاصر خاورمیانه یاری می‌رساند.

کلیدواژه‌ها: تحلیل گفتمان، ژئوپولیتیک انتقادی، غزه، هفتم اکتبر، اندیشکده کارنگی.

۱. دانشیار جغرافیای سیاسی، گروه جغرافیا، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران (نویسنده مسئول)

مقدمه

در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، حماس حمله‌ای علیه اسرائیل انجام داد و تقریباً ۱۲۰۰ اسرائیلی را کشت و حدود ۲۴۰ نفر دیگر را به اسارت به نوار غزه برد. در ۸ اکتبر، اسرائیل به طور نامتناسبی پاسخ داد. طبق گزارش مجله پزشکی بریتانیا، لنست، حداقل ۵۰،۰۰۰ فلسطینی را پس از ۱۵ ماه جنگ به طور مستقیم و ۱۶۸،۰۰۰ فلسطینی را در همان دوره به طور غیرمستقیم کشت (Fraihat & Aburamadan, 2025: 2). این عملیات که در جریان جشن یهودی سیمخات تورا، توسط شبه‌نظامیان فلسطینی آغاز شد ترکیبی از عبور افراد مسلح از موانع امنیتی و رگبار عظیم موشک‌های شلیک شده از نوار غزه بود. این حمله غافلگیرکننده ۵۰ سال و یک روز پس از آن صورت گرفت که نیروهای مصری و سوری در جریان تعطیلات یهودی یوم کیپور^۲، در تلاش برای بازپس‌گیری سرزمین‌هایی که اسرائیل در سال ۱۹۶۷ تصرف کرده بود، به کشور اسرائیل حمله کردند (Selján, 2024: 83).

وقایع ۷ اکتبر و به دنبال آن بمباران غزه توسط اسرائیل، به عنوان یک نقطه عطف حیاتی در سیاست جهانی پدیدار شده است. این جنگ به صورت جداگانه رخ نداد؛ بلکه مواضع اتخاذ شده توسط بازیگران مختلف بین‌المللی به طور قابل توجهی مسیر آن را شکل داد. به طور خاص، حمایت اولیه و پایدار برخی از دولت‌های ابرقدرت نقش تعیین‌کننده‌ای در تداوم خصومت‌ها و تسهیل ارتکاب جنایات اسرائیل ایفا کرد (Fraihat & Aburamadan, 2025: 1).

منازعه فلسطین و اسرائیل یکی از پایدارترین و پیچیده‌ترین تعارض‌های ژئوپلیتیکی معاصر محسوب می‌شود که در آن، امنیت، هویت، حاکمیت و قلمرو به صورت هم‌زمان در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی بازتولید و بازتعریف می‌شوند. این منازعه صرفاً یک تعارض سرزمینی یا نظامی نیست، بلکه عرصه‌ای گفتمانی است که در آن بازیگران مختلف تلاش می‌کنند از طریق تولید معنا، مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های امنیتی و بازنمایی فضایی تهدید و امنیت، نظم ژئوپلیتیکی مطلوب خود را تثبیت کنند. در این چارچوب، امنیت اسرائیل و حاکمیت فلسطین را می‌توان به عنوان دو

1- Simchat Torah

2- Yom Kippur

پروژه گفتمانی رقیب در نظر گرفت که هر یک تلاش دارند با مفصل‌بندی عناصر سیاسی، نظامی، فضایی و ...، هژمونی معنایی خود را تثبیت نمایند.

رویداد هفتم اکبر، نقطه عطفی در این منازعه محسوب می‌شود؛ رخدادی که نه تنها موازنه‌های نظامی و امنیتی را دستخوش تغییر کرد، بلکه بنیان‌های مفهومی دکترین امنیتی اسرائیل و چشم‌انداز حکمرانی فلسطین را نیز با چالش مواجه ساخت. همانگونه که بسیاری از تحلیل‌گران و نویسندگان (Shamir, 2023; global security, 2025; Seloorm, 2025; Baram & Ben Israel, 2025; Jones & Geist Pinfold, 2025; m) اذعان داشته‌اند، حملات این رویداد نشان داد که الگوی سستی بازدارندگی، برتری اطلاعاتی و کنترل فضایی که برای دهه‌ها محور گفتمان امنیتی اسرائیل بوده، با نوعی گسست ساختاری مواجه شده است. این وضعیت موجب شد که مفهوم «امنیت اسرائیل» به‌عنوان دال مرکزی گفتمان امنیتی این رژیم، با بی‌ثباتی و بحران مشروعیت مواجه شود و تلاش‌هایی برای بازتعریف آن از طریق راهبردهایی نظیر دفاع سرزمینی، پیش‌دستی نظامی، ایجاد مناطق حائل و تعمیق ائتلاف‌های امنیتی شکل گیرد.

در مقابل، تحولات پس از هفتم اکبر فرصتی را برای بازسازی گفتمان حاکمیتی فلسطین فراهم کرد. در این گفتمان، مسئله پایان اشغال، یکپارچگی سرزمینی، بازسازی ساختارهای حکمرانی و کسب مشروعیت بین‌المللی به‌عنوان عناصر مرکزی مطرح شده‌اند. به‌ویژه، تحولات انسانی و زیرساختی در غزه و تشدید بحران‌های اجتماعی و اقتصادی، مسئله حکمرانی فلسطینی را از سطح یک مطالبه سیاسی به سطح یک ضرورت ژئوپلیتیکی ارتقا داده است. در این چارچوب، آینده غزه، نقش تشکیلات خودگردان فلسطین، جایگاه گروه‌های سیاسی فلسطینی و نقش بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای به عناصر تعیین‌کننده در رقابت گفتمان‌های حاکمیتی و امنیتی تبدیل شده‌اند.

یک مقام فلسطینی به الشرق الاوسط گفت: «اعتماد به نفس در ایجاد کشور فلسطین هر روز تقویت می‌شود. همانطور که رئیس‌جمهور محمود عباس گفته است، ما معتقدیم که این موضوع زمان است... فقط چند سال.» وی افزود: «جهان از اشغال و شیوه‌های آن خسته شده است؛ به رسمیت شناختن‌های اخیر، حرکت اولیه لوکوموتیو بود.» (Zboun, 2025). همچنین، فرانسه اعلام کرد که در هشتادمین نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ماه سپتامبر، کشور فلسطین را به رسمیت خواهد شناخت. این تصمیم بخشی از یک جنبش بین‌المللی گسترده‌تر است که تاکنون

۱۴۸ کشور فلسطین را به رسمیت شناخته‌اند و چندین کشور دیگر، از جمله استرالیا، بلژیک، کانادا و پرتغال، قرار است آن را دنبال کنند (CIVICUS Lens, 2025). کشورهای عربی از جمله مصر، اردن و قطر از طرح عربستان و فرانسه که خواستار تشکیل یک کمیته اداری انتقالی «زیر نظر» تشکیلات خودگردان بود، حمایت کردند و استقرار یک هیئت بین‌المللی برای ایجاد ثبات را به دعوت تشکیلات خودگردان پیش‌بینی کردند (Khaleej Times, 2025). محمد الهندی، معاون دبیرکل جهاد اسلامی، می‌گوید گروه‌های مقاومت آماده‌اند تا اداره غزه را به یک کمیته تکنوکرات تحت نظارت تشکیلات خودگردان فلسطین واگذار کنند، اما نسبت به هرگونه حکومت تحمیلی خارجی هشدار می‌دهد. «ما هر نوع قیمومیت خارجی را رد می‌کنیم. آن را یک مرجع تکنوکرات یا دولت صلح بنامید، اگر کنترل خارجی باشد، هنوز قیمومیت است». «هر فرمولی برای غزه باید غزه را دوباره با کرانه باختری و با آرمان و سبب فلسطین مرتبط کند، زیرا ما در هر کجا که باشیم، یک ملت هستیم» (Iran Press, 2025).

با وجود اهمیت این تحولات، بخش قابل توجهی از مطالعات موجود عمدتاً بر ابعاد نظامی، راهبردی یا حقوقی منازعه تمرکز داشته‌اند و کمتر به تحلیل گفتمانی و ژئوپلیتیکی تعامل پروژه‌های امنیتی و حاکمیتی طرفین پرداخته‌اند. به عبارت دیگر، در ادبیات پژوهشی موجود، امنیت اسرائیل اغلب به عنوان یک واقعیت عینی و حاکمیت فلسطین به عنوان یک مسئله سیاسی مورد بررسی قرار گرفته است، در حالی که هر دو مفهوم در بستر منازعات معنایی، بازنمایی‌های فضایی و فرآیندهای قدرت شکل می‌گیرند. این خلأ مطالعاتی نشان می‌دهد که فهم تحولات پس از هفتم اکتبر نیازمند رویکردی است که بتواند هم‌زمان ابعاد گفتمانی، فضایی و قدرت را در تحلیل منازعه تلفیق کند. در چارچوب تحلیل گفتمانی منازعه فلسطین و اسرائیل، متون تولیدشده در اندیشکده‌های سیاست‌پژوهی بین‌المللی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند؛ زیرا این نهادها نقش مهمی در صورت‌بندی گفتمان‌های امنیتی، راهبردی و حکمرانی در سطح سیاست‌گذاری جهانی ایفا می‌کنند. اندیشکده‌ها در واقع، پلی میان دانش و سیاست‌گذاری هستند و ضمن انجام رسالت پژوهشی و نظری، محل تصمیم‌سازی برای سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان راهبردی کشورهای متبوع‌شان به‌شمار می‌آیند. شروع کار اندیشکده‌ها به میانه سده بیستم و پس از جنگ جهانی دوم مربوط می‌شود و بیش از ۹۰ درصد اندیشکده‌ها از سال ۱۹۵۰ به بعد تأسیس شده‌اند (کریمی و

سلطانی، ۱۳۹۹: ۱۳۹). اندیشکده‌ها یکی از بازیگران کلیدی در حوزه سیاست‌گذاری در عصر جدید هستند و اثرگذاری از طریق آنها از جمله مهم‌ترین روش‌های غیرمستقیم اثرگذاری بر حکمرانی و سیاست‌های حاکمیتی است. اندیشکده‌ها در سال‌های اخیر اهمیت چشمگیر و بی‌بدیلی یافته و در تمام سطوح سیاسی و سیاست‌گذاری به ایفای نقش پرداخته‌اند. اگر اندیشکده را بتوان سازمانی نامید که در کار آفرینش، بسته‌بندی مجدد و فروش ایده‌ها به تصمیم‌سازان و افکار عمومی است، انگاه مهم‌ترین هدف هر اندیشکده رسیدن به اثرگذاری سیاسی بر سیاست‌های حوزه‌های مختلف است. البته باید در نظر داشت که کارکرد اندیشکده‌ها صرفاً تولید دانش و لابی‌گری نیست. بعضی از اندیشکده‌ها برای اثرگذاری یک نوع خاص از دانش را می‌سازند و تولید می‌کنند. منظور از تولید دانش تولید ادبیات درباره هر قانون و تصمیمی است که بنا به نیاز کارگزار یا دولت باید انجام شود (جوکار، ۱۴۰۲: ۲۲۴). اندیشکده‌ها گاه کارکرد واکنشی به تحولات را دارند اما مهم‌ترین انتظار کشورها از اندیشکده‌ها در عرصه سیاست خارجی، ایفای کارکرد کنشگرانه از طریق «ایده‌پردازی» از سوی آنهاست. از این منظر چنانچه آلن اسمیت تأکید می‌کند اندیشکده‌ها «دلالتان ایده‌ها» محسوب می‌شوند. علاوه بر این، هیئت‌های اندیشه‌ورزی کارکردهای آشکار، پنهان و نیمه‌پنهان نیز دارند که در هر سه سطح، در خدمت ارتقا منزلت کشورها در نظام بین‌المللی قرار می‌گیرند (معراجی، ۱۴۰۰: سخن ناشر). امروز کمتر کسی است که به نقش اندیشکده‌های معتبر در تأثیرگذاری بر روند سیاست‌گذاری کشورها واقف نباشد. اندیشکده‌هایی مانند بروکینگز، کارنگی، چاتم هاوس، رند و... مراکز مطالعاتی و نظری صرف نیستند، بلکه محل تصمیم‌سازی برای سیاست‌مداران ارشد کشورهای متبوع‌شان به حساب می‌آیند (کریمی و سلطانی ۱۳۹۹: ۴۰).

بنیاد موقوفه کارنگی برای صلح بین‌المللی^۱ یک اندیشکده غیرحزبی برای امور بین‌الملل است که مراکزی در واشنگتن دی سی، مسکو، بیروت، پکن، بروکسل و دهلی نو دارد. این موسسه در سال ۱۹۱۰ توسط اندرو کارنگی تأسیس شد و وی رؤس فعالیت‌های این موسسه را بر مطالعه پیرامون «گسترش همکاری بین‌المللی و درگیری‌های فعال آمریکا در سطح جهان» قرار داد. در گزارش سالانه دانشگاه پنسیلوانیا در سال ۲۰۱۹ پیرامون اندیشکده‌های تأثیرگذار، کارنگی در صدر لیست برترین اندیشکده‌های جهان قرار گرفت. همچنین در گزارش جهانی پیرامون مراکز تحقیقاتی

در سال ۲۰۱۵ بنیاد کارنگی پس از موسسه بروکینگز و چتم هاوس، سومین مرکز مطالعاتی تاثیرگذار در جهان شد و همین گزارش در سال ۲۰۱۸ این بنیاد را در رتبه اول قرار داد (معراجی، ۱۴۰۰: ۵۴). طبقه گفته این بنیاد، ایده‌های راهبردی و تحلیل‌های مستقل تولید می‌کند، از دیپلماسی حمایت می‌نماید، و نسل آینده پژوهشگران-کارورز را آموزش می‌دهد تا به کشورها و نهادها در رویارویی با دشوارترین مسائل جهانی و پیشبرد صلح یاری رساند (Carnegie Endowment for International Peace, 2025).

لذا، در این پژوهش، دو مقاله تحلیلی منتشر شده توسط این اندیشکده به‌عنوان واحدهای تحلیل انتخاب شده‌اند. انتخاب این دو متن از آن جهت اهمیت دارد که هر یک نماینده یکی از دو پروژه گفتمانی رقیب در منازعه فلسطین و اسرائیل هستند. بر این اساس، مسئله اصلی این پژوهش آن است که چگونه رویداد هفتم اکتبر موجب بازآرایی رقابت گفتمان‌های امنیتی اسرائیل و حاکمیتی فلسطین شده است. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوای کیفی و با تمرکز بر متون تحلیلی مرتبط با دکرین امنیتی اسرائیل و آینده حکمرانی فلسطین در غزه، تلاش می‌کند سازوکارهای بازتولید معنا، تثبیت یا تضعیف هژمونی گفتمانی و بازتعریف فضاهای ژئوپولیتیکی منازعه را بررسی کند. در این راستا، ترکیب نظریه گفتمان لاکلا و موف با رویکرد ژئوپولیتیک انتقادی می‌تواند به درک عمیق‌تری از نحوه بازتعریف امنیت اسرائیل و حاکمیت فلسطین در نظم ژئوپولیتیکی جدید منجر شود.

روش

پژوهش حاضر از نظر هدف، در زمره پژوهش‌های بنیادی- کاربردی قرار می‌گیرد و از نظر ماهیت، کیفی و تفسیری است. داده‌های پژوهش از طریق روش اسنادی و کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند. داده‌ها شامل دو مقاله شاخص از بنیاد کارنگی برای صلح بین‌المللی است که دارای اعتبار علمی و سیاست‌پژوهی در سطح بین‌المللی است: ۱- مقاله زها حسن^۱، «برای فلسطینیان،» روز بعد

از جنگ» با برنامه‌ای برای پایان اشغال اسرائیل آغاز می‌شود»^۱ - مقاله آریل (الی) لویت،^۲ «امنیت اسرائیل پس از ۷ اکتبر»^۳.

تمرکز بر دو متن تحلیلی خاص ممکن است تمامی روایت‌های موجود درباره منازعه فلسطین و اسرائیل را پوشش ندهد. با این حال، انتخاب این متون به دلیل غنای تحلیلی و جایگاه سیاست‌پژوهی آن‌ها صورت گرفته است. انتخاب این دو مقاله بر اساس نمونه‌گیری هدفمند صورت گرفته است. در نمونه‌گیری هدفمند، پژوهشگر به دنبال انتخاب موارد یا متونی است که پاتون (Patton, 2002: 242) آن‌ها را «موارد غنی از اطلاعات» می‌نامد؛ یعنی مواردی که بیشترین غنای مفهومی و تحلیلی را برای پاسخ به سؤال پژوهش داشته باشند. لذا، این دو مقاله به دلیل ارائه روایت‌های تحلیلی نسبتاً جامع از دیدگاه‌های امنیتی اسرائیل و رویکرد حاکمیتی فلسطین، به عنوان منابع داده پژوهش انتخاب شدند.

در این پژوهش، تحلیل گفتمان لاکلا و موف و ژئوپولیتیک انتقادی به عنوان چارچوب‌های تفسیری برای تبیین یافته‌ها مورد استفاده قرار گرفته‌اند. با تکیه بر تحلیل گفتمان لاکلا و موف و ژئوپولیتیک انتقادی، یافته‌ها در سه سطح نظری تفسیر شدند: ۱- سطح واژگانی - ساختاری: شناسایی دال‌های مرکزی، استعاره‌های کلیدی، و ساختارهای استدلالی. ۲- سطح گفتمان‌پردازی: تحلیل غیرت‌سازی‌ها، سازوکارهای مشروعیت‌بخشی، و پروژه‌های هژمونیک. ۳- سطح ژئوپولیتیکی: بررسی بازنمایی فضا، بدن‌ها، زمانمندی، و منطق حاکمیت.

مبانی نظری

ژئوپولیتیک انتقادی: تعاریف مختلفی از مفهوم ژئوپولیتیک انتقادی شده است. طبق یکی از این تعاریف، در این رویکرد به جای تمرکز بر شناسایی تأثیر عوامل جغرافیایی بر شکل‌گیری سیاست خارجی که در گذشته مورد توجه نظریه پردازان جغرافیا بود، به نقش دولتمردان و کارشناسان امور سیاسی و تصاویر و برداشت‌هایی که آن‌ها از جهان سیاسی در ذهن خود دارند و اینکه این بیش‌ها

1- For Palestinians, the "Day After" Starts with a Plan for Ending Israel's Occupation

2- ariel (eli) levite

3- Israeli Security After October 7

4- information-rich cases

چگونه بر تفسیر آنها از مکان‌ها و مناطق مختلف تأثیر می‌گذارند، توجه می‌شود. اتوتایل نیز در تعریفی مختصر از ژئوپلیتیک انتقادی معتقد است این رویکرد به دنبال آشکار سازی سیاست‌های پنهان و پشت پرده دانش ژئوپلیتیکی است (قالیاف و پوینده، ۱۳۹۵: ۱۳۴).

ژئوپلیتیک انتقادی در واقع واکنشی انتقادی به ژئوپلیتیک سنتی یا کلاسیک و یکی از رویکردهای انتقادی متاخر در حوزه ژئوپلیتیک است که در دهه ۱۹۸۰ مطرح شد. ژئوپلیتیک انتقادی، کار ویژه خود را عمدتاً نقد سیاست، و هدف خود را آشکار سازی و افشای انگیزه‌های سیاسی پنهان در پس پیدایش گزاره‌های ژئوپلیتیک کلاسیک و پرده‌برداری از رابطه بین قدرت و تولید دانش می‌داند. از این منظر، ژئوپلیتیک، گفتمانی از دانش/قدرت در معنای فوکویی تلقی می‌شود. از دید نظریه‌پردازان این حوزه، باید متن‌های ژئوپلیتیکی را با رویکردی هرمنوتیکی واکاوی کرد تا واقعیت‌های پس پرده آنها آشکار شود. ژئوپلیتیک انتقادی از دید اتوتایل به این مسئله می‌پردازد که سیاستمداران چگونه از طریق روشنفکران، سازمان‌ها، نهادها و رسانه‌های مسلط، فضای سیاسی کره زمین را شکل می‌دهند. از منظر ژئوپلیتیک انتقادی، دیگر دولت-ملت، واحد مشروع تحلیل ژئوپلیتیکی شمرده نمی‌شود بلکه موضوعات دانش ژئوپلیتیک پراکندگی بسیار زیادی دارد. در نتیجه دانش ژئوپلیتیک نیز فقط از سوی دولت، نخبگان فکری و یا سیاستمداران تولید نمی‌شود، بلکه حالا فرهنگ عامه و کنش‌ها و فرایندهای روزمره نیز سوژه‌هایی هستند که در تولید چنین دانشی نقش دارند. به تعبیر سیمون دالبی، ژئوپلیتیک انتقادی بر روابط و پویایی‌های قدرتی تمرکز می‌کند که فهم‌های خاص به واسطه آنها بر ساخته می‌شوند و با بهره‌گیری از پایگاه‌های مهم علمی و استفاده از شبکه قدرتمند رسانه‌ای و «احتمالاً» سیاسی در سال‌های اخیر به صورت گفتمان غالب در میان برخی از جغرافیای سیاسی‌دان‌های آمریکای شمالی و اروپا به عنوان بخش‌های پیشروی جهان در آمده است (ترکمه و همکاران، ۱۴۰۱: ۲).

در اواخر دهه هشتاد، اتوتایل و جان اگنیو تلاش کردند تا مفهوم ژئوپلیتیک را به طور جامع‌تری بررسی کنند. در مقاله‌ای که سرانجام در سال ۱۹۹۲ منتشر شد، آنها از این فرضیه فوکویی شروع کردند که جغرافیا به عنوان یک گفتمان، شکلی از قدرت/دانش است. آنها به این ادعا رسیدند که ژئوپلیتیک «باید به صورت انتقادی به عنوان یک رویه گفتمانی که از طریق آن روشنفکران سیاستمدار، سیاست بین‌الملل را به گونه‌ای «فضایی» می‌کنند که نمایانگر «جهانی» باشد که با انواع

خاصی از مکان‌ها، مردم و درام‌ها مشخص می‌شود، باز مفهوم‌سازی شود. از نظر آنها، مطالعه ژئوپلیتیک، مطالعه فضایی سازی سیاست بین‌الملل توسط قدرت‌های اصلی و دولت‌های هژمون است. در استدلال آنها، درک سیاست بین‌الملل به عنوان یک نمایش فضایی به طور ضمنی وجود داشت (Ó Tuathail, 2005: 46). جغرافیا یک گفتمان اجتماعی و تاریخی است که همواره با مسائل سیاست و ایدئولوژی پیوند تنگاتنگی دارد. جغرافیا هرگز یک پدیده طبیعی و غیرگفتمانی نیست که جدا از ایدئولوژی و خارج از سیاست باشد. بلکه جغرافیا به عنوان یک گفتمان، خود نوعی قدرت/دانش است (Ó Tuathail & Agnew, 1992: 192). در دیدگاه ما، مطالعه ژئوپلیتیک، مطالعه فضایی سازی سیاست بین‌الملل توسط قدرت‌های اصلی و دولت‌های هژمونیک است (Ó Tuathail & Agnew, 1992: 192).

برخی استدلال می‌کنند که ژئوپلیتیک، قبل از هر چیز، درباره عمل است و نه گفتمان؛ درباره اقداماتی است که علیه قدرت‌های دیگر، درباره تهاجم‌ها، نبردها و استقرار نیروی نظامی انجام می‌شود. چنین عملی قطعاً ژئوپلیتیکی است، اما تنها از طریق گفتمان است که ایجاد نیروی دریایی یا تصمیم به حمله به یک کشور خارجی معنادار و توجیه‌پذیر می‌شود. رهبران از طریق گفتمان عمل می‌کنند، از طریق بسیج برخی از درک‌های ساده جغرافیایی است که اقدامات سیاست خارجی توضیح داده می‌شوند و از طریق استدلال‌های آماده و مبتنی بر جغرافیا است که جنگ‌ها معنادار می‌شوند. چگونگی درک و شکل‌گیری جهان اجتماعی ما از طریق استفاده ساختاریافته اجتماعی از زبان صورت می‌گیرد. سخنرانی‌های سیاسی و موارد مشابه، ابزاری برای بازیابی خودفهمی بازیگران تأثیرگذار در سیاست جهانی در اختیار ما قرار می‌دهند. آنها به ما کمک می‌کنند تا ساختار اجتماعی جهان‌ها و نقش دانش جغرافیایی را در آن ساختار اجتماعی درک کنیم (Ó Tuathail & Agnew, 1992: 191).

پیشنهادها و توانایی برای ساخت ژئوپلیتیک انتقادی، به شدت از نوشته‌های فوکو، به ویژه اصرار او بر تمرکز بر پیوند قدرت-دانش در گفتمان، الهام گرفته شده است. این امر امکان دیده شدن ژئوپلیتیک را به عنوان چیزی همزمان مادی و گفتمانی فراهم می‌آورد؛ به این معنا که جدایی‌ناپذیری پایگاه‌های نظامی از استراتژی‌های گفتمانی تقسیم و تنظیم فضاها را درک می‌کنیم (Dalby, 1991: 273). اما این موارد همچنین باید در چگونگی پراکندگی گسترده استراتژی‌های

ژئوپلیتیکی در تمام جنبه‌های فرهنگ درک شوند، که مستلزم آن است که یک ژئوپلیتیک انتقادی که به دنبال عمل به شیوه‌ای ضد هژمونیک است، با کثرت جغرافیاهایی که این هژمونی از آنها ساخته می‌شود، مقابله کند. یک ژئوپلیتیک انتقادی دقیقاً چنین کارکردی دارد؛ به چالش کشیدن برداشت‌های عرفی پذیرفته شده در جغرافیاهای رایج. مسلماً یکی از این مفاهیم جغرافیایی پرکاربرد، ایده دولت به مثابه قطعه‌ای از فضای جغرافیایی است که با مرزهای سرزمینی مشخص می‌شود؛ این صورت‌بندی، در بخش بزرگی از پژوهش‌های واقع‌گرایانه (رنالیست) و نیز در رویه‌های بازنمایی مطالعات منطقه‌ای، به عنوان امری بدیهی و مفروض تلقی می‌گردد. می‌توان استدلال کرد که لحظه اساسی گفتمان ژئوپلیتیکی، تقسیم فضا به مکان «ما» و مکان «آنها» است؛ کارکرد سیاسی آن، ادغام و تنظیم «ما» یا «همان» با تمایز قائل شدن بین «ما» از «آنها»، و «همان» از «دیگری» است (dalby, 1991: 274).

به طور کلی، ژئوپلیتیک انتقادی به مثابه چارچوب مفهومی اصلی عمل می‌کند. این رویکرد بستری برای تحلیل روابط قدرت و فضا فراهم می‌آورد که فراتر از درک سنتی مبتنی بر دولت-ملت و جغرافیایی عینی است. ژئوپلیتیک انتقادی بر این نکته تأکید دارد که دانش و درک ما از فضاها و پدیده‌های ژئوپلیتیکی (مانند «رقابت تکنولوژیک»، «امنیت ملی» یا «کشورهای جنوب»)، واقعیت‌هایی خودبه خود نیستند، بلکه از طریق فرایندهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ساخته و پرداخته می‌شوند. این رویکرد به ما کمک می‌کند تا روایت‌ها، گفتمان‌ها و «سیاست‌های دانش جغرافیایی» را که بازیگران دولتی و نخبگان برای توجیه سیاست‌های خود و شکل‌دهی به درک عمومی به کار می‌برند، آشکار سازیم (عباس زاده و همکاران، ۱۴۰۴: ۱۶۸).

یافته‌ها

تحلیل تطبیقی دو مقاله منتخب؛ «امنیت اسرائیل پس از ۷ اکتبر» و «برای فلسطینیان، روز پس از جنگ با طرح پایان اشغال آغاز می‌شود» نشان می‌دهد که هر دو متن، بازنمایی‌های ژئوپلیتیکی متمایزی از بحران غزه ارائه می‌کنند که در چارچوب رقابت هژمونیک گفتمان‌های امنیتی و حاکمیتی قابل تبیین است. تحلیل دو متن منتخب، دو نظام گفتمانی-ژئوپلیتیکی متمایز و عمیقاً متعارض را

آشکار می‌سازد که جنگ غزه را در قالب‌هایی اساساً ناسازگار باز می‌نمایانند که در چهار محور کلیدی؛ (۱) منطق حاکمیت و عاملیت (۲) جغرافیای سیاسی متعارض (۳) زمانمندی سیاسی و (۴) ژئوپلیتیک بدن در جنگ، قابل ارائه می‌باشند.

۱- منطق حاکمیت و عاملیت؛ حاکمیت امنیتی در برابر حق تعیین سرنوشت

یافته‌ها نشان می‌دهد که هر یک از دو متن با اتکا به دال مرکزی متفاوت، چارچوب معنایی خاصی برای تفسیر بحران غزه تولید می‌کنند. این گفتمان‌ها دارای ساختاری چندلایه هستند که می‌توان آن را در سه سطح تحلیلی صورت‌بندی نمود. در مقاله فلسطینی، «پایان اشغال اسرائیل» به عنوان دال مرکزی گفتمان شکل گرفته است. «روز بعد از جنگ باید روز بعد از طرحی برای پایان دادن به اشغال اسرائیل باشد، نه روز بعد از اینکه اسرائیل تصمیم بگیرد اداره غزه را به فلسطینی‌ها واگذار کند. هیچ سازوکار انتقالی برای اداره غزه توسط سازمان ملل یا نیروی چندجانبه در غزه مورد نیاز نیست.».

این دال در قالب مفاهیمی نظیر فاجعه انسانی، تخریب زیرساخت‌ها، آوارگی جمعیت، بحران غذایی و مسئولیت اخلاقی جامعه بین‌المللی جهت حمایت از تلاش‌های فلسطینیان، قطعی نبودن سکونت دائمی در غزه، غیرممکن بودن آتش‌بس دائمی، انحراف اذهان از کشاتر غزه و تامین آتش‌بس با طرح‌های پس از جنگ، کوچک‌سازی غزه، در تله انداختن فلسطینیان با استفاده از توافق‌های قبلی؛ به خصوص توافق اسلو، به رسمیت شناختن فلسطین و حمایت از عضویت آن در سازمان ملل، فقدان نیازهای اولیه بشردوستانه (سرپناه، مراقبت‌های پزشکی، بهبود محیط زیست، حفاظت موقت و ...)، برطرف نمودن توقیف‌های مالیاتی توسط اسرائیل، پایان دادن به اقدامات اسرائیل که اقتدار تشکیلات خودگردان را تضعیف می‌کند؛ مثل یورش‌های نظامی، دستگیری‌های گسترده، گسترش شهرک‌ها، توقیف درآمدهای تشکیلات خودگردان و ...، خود را وارد تثبیت معنایی می‌نماید. لذا، در سطح دوم، گفتمان فلسطینی از طریق مصل‌بندی مجموعه‌ای از دال‌های فرعی، تلاش می‌کند دال مرکزی را تثبیت کند. دال مرکزی و این دال‌های فرعی در مجموع شبکه

1- Sovereignty
2- Political Agency

معنایی و مفصل‌بندی گفتمان فلسطینی را شکل می‌دهند و تلاش می‌کنند روایت دولت‌سازی فلسطین را تثبیت کنند. این دال‌ها در متن مقاله عمدتاً شامل موارد زیر هستند:

الف) مشروعیت بین‌المللی فلسطین: در مقاله، تأکید گسترده‌ای بر نقش نهادهای بین‌المللی، به‌رسمیت شناختن دولت فلسطین و حمایت دیپلماتیک مشاهده می‌شود. این مؤلفه تلاش می‌کند، مسئله فلسطین را از سطح منطقه‌ای به سطح نظم جهانی ارتقا دهد. ب) بحران انسانی و حق تعیین سرنوشت: برجسته‌سازی تخریب زیرساخت‌ها، تلفات غیرنظامیان، به‌خصوص کودکان و وضعیت انسانی غزه، به‌عنوان ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به مطالبه حاکمیت فلسطینی عمل می‌کند. ج) بازسازی ساختار حکمرانی فلسطینی: در متن مقاله، نقش تشکیلات خودگردان فلسطین، اصلاح نهادی و ایجاد ساختار حکمرانی کارآمد، به‌عنوان شرط تحقق حاکمیت سیاسی مطرح می‌شود. د) وحدت سیاسی فلسطین: بحث درباره نقش گروه‌های مختلف فلسطینی نشان می‌دهد که انسجام داخلی به‌عنوان پیش‌شرط دولت‌سازی مطرح شده است.

در سطح سوم، گفتمان فلسطینی از حوزه معنا به سطح سیاست عملی منتقل می‌شود و راهبردهایی برای تحقق اهداف خود ارائه می‌دهد. تحلیل متن نشان می‌دهد که این راهبردها شامل چند محور اصلی است: الف) راهبرد دیپلماسی بین‌المللی: گفتمان فلسطینی تأکید می‌کند که تحقق حاکمیت ملی بدون حمایت بازیگران بین‌المللی امکان‌پذیر نیست. از این رو، تلاش برای عضویت در نهادهای بین‌المللی و کسب مشروعیت جهانی، بخش مهمی از این راهبرد محسوب می‌شود. ب) راهبرد اصلاح نهادی: تقویت ساختار حکمرانی فلسطینی، اصلاح تشکیلات خودگردان و افزایش کارآمدی نهادی، به‌عنوان پیش‌شرط مدیریت غزه مطرح می‌شود. ج) راهبرد بازسازی اقتصادی و اجتماعی: در متن مقاله، بازسازی زیرساخت‌ها، احیای اقتصاد محلی و بازگرداندن جمعیت آواره، به‌عنوان عناصر کلیدی تثبیت دولت فلسطینی معرفی می‌شوند. د) راهبرد آشتی سیاسی داخلی: بحث درباره مشارکت جریان‌های مختلف فلسطینی نشان می‌دهد که انسجام سیاسی داخلی به‌عنوان شرط موفقیت پروژه دولت‌سازی مطرح شده است.

در این چارچوب، بحران غزه نه صرفاً یک مسئله امنیتی، بلکه پیامد مستقیم خشونت ساختاری و استمرار اشغال سرزمینی بازنمایی می‌شود. بنابراین، مشروعیت هرگونه راهکار سیاسی یا امنیتی منوط به رفع اشغال تلقی می‌گردد. لذا، دال مرکزی این گفتمان که می‌توان آن را «پایان اشغال و

تحقق حاکمیت ملی فلسطین» دانست، نقش محور معنایی گفتمان را ایفا می‌کند و سایر مفاهیم در نسبت با آن معنا پیدا می‌کنند. در این چارچوب، بحران انسانی، تخریب زیرساخت‌ها و آوارگی جمعیت به‌عنوان پیامدهای مستقیم استمرار اشغال معناگذاری می‌شوند. بدین ترتیب، گفتمان فلسطینی تلاش می‌کند مسئله غزه را از سطح بحران بشردوستانه فراتر برده و آن را به مسئله‌ای سیاسی و ساختاری تبدیل کند. در این چارچوب، معناهای سیاسی ابتدا حول مفهوم حاکمیت ملی شکل می‌گیرند، سپس از طریق دال‌های فرعی تثبیت می‌شوند و در نهایت به سیاست‌های عملی و راهبردهای ژئوپلیتیکی تبدیل می‌شوند. این گفتمان تلاش می‌کند غزه را نه به‌عنوان منطقه بحران انسانی، بلکه به‌عنوان بخشی از قلمرو سیاسی فلسطین بازتعریف کند. این بازتعریف فضایی در واقع تلاشی برای تثبیت هویت سرزمینی و بازسازی نظم ژئوپلیتیکی منطقه است.

در مقابل، تحلیل گفتمان امنیتی اسرائیل نشان می‌دهد که این گفتمان نیز دارای ساختاری سه لایه است. در سطح نخست، دال مرکزی گفتمان حول مفهوم «آسیب‌پذیر شدن امنیت وجودی اسرائیل» شکل می‌گیرد که نقش نقطه کانونی تثبیت معنا را ایفا می‌کند. «... در نهایت موفقیت حمله حماس به اسرائیل در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، اسرائیل را شوکه کرده و کل مفهوم امنیتی آن را دگرگون کرده است».

در سطح دوم، مجموعه‌ای از دال‌های فرعی از طریق زنجیره هم‌ارزی در خدمت تثبیت دال مرکزی قرار می‌گیرند. لذا این گفتمان با برجسته‌سازی مفاهیمی نظیر غافلگیری استراتژیک، آسیب‌پذیری ساختار بازدارندگی، آشکار شدن ضعف دستگاه‌های اطلاعاتی، تهدید وجودی و ضرورت بازتعریف دکترین دفاعی، بحران را در چارچوب بازسازی نظم امنیتی اسرائیل معنا می‌کند. این دال‌ها از طریق بازنمایی تهدیدات ناشی از حمله ۷ اکتبر و تهدیدات منطقه‌ای فرارو به خصوص از جانب ایران و نیروهای نیابتی آن، تلاش می‌کنند ضرورت بازتعریف دکترین امنیتی اسرائیل را مشروعیت‌بخشی کنند.

در سطح سوم، گفتمان امنیتی به سطح راهبردی و عملیاتی وارد می‌شود و از طریق ارائه راه‌حل‌های سیاسی، تلاش می‌کند هژمونی خود را در میدان ژئوپلیتیکی تثبیت کند. در این سطح، راهبردهایی همچون تقویت ستون دفاعی، پاسخ‌های قاطعانه، گسترش مناطق حائل، اقدامات پیش‌دستانه، کسب برتری اطلاعاتی و قدرت آتش، حضور نظامی بلندمدت در غزه، بازآرایی فضایی مناطق مرزی و تقویت ائتلاف‌های امنیتی و سیاسی بین‌المللی به خصوص با محوریت ایالات

متحدہ امریکا و حمایت از یک دولت غیرنظامی در فلسطین با مسئولیت امنیتی اسرائیل در آینده مطرح می شود. این سطح نشان می دهد که گفتمان نه تنها تولید معنا، بلکه تولید سیاست و بازآرایی جغرافیای قدرت را نیز بر عهده دارد. در سطح تحلیل گفتمان لاکلا و موف، این دو متن در حال رقابت برای تعریف «مسئله اصلی» بحران هستند. متن فلسطینی تلاش می کند اشغال را علت بنیادین بحران ژئوپولیتیکی معرفی کند، در حالی که متن اسرائیلی مسئله را به تهدیدات امنیتی و تروریسم تقلیل می دهد. این رقابت نشان دهنده تلاش برای تثبیت هژمونی معنایی بر روایت بحران است.

همچنین، یافته های نهایی نشان می دهند که هر دو گفتمان عاملیت بازیگران را به شکل متفاوتی تعریف می کنند. در گفتمان امنیتی اسرائیل، عاملیت اصلی به دولت و ارتش اسرائیل نسبت داده می شود. ایالات متحده نیز به عنوان حامی ضروری امنیت اسرائیل معرفی می گردد. در این چارچوب، فلسطینیان یا به عنوان تهدید امنیتی (حماس) یا به عنوان موضوع مدیریت سیاسی (تشکیلات خودگردان) بازنمایی می شوند. در مقابل، گفتمان فلسطینی تلاش می کند فلسطینیان را به عنوان سوژه های سیاسی دارای حق تعیین سرنوشت بازنمایی کند. این گفتمان بر مشروعیت حاکمیت سرزمینی فلسطین و پیوستگی جغرافیایی غزه و کرانه باختری تأکید دارد. «تشکیلات خودگردان فلسطین همچنین از ایالات متحده و سایر ذینفعان می خواهد که از نفوذ خود برای پایان دادن به تجزیه جغرافیایی جوامع فلسطینی در داخل و بین سرزمین های اشغالی و رفع محدودیت های تردد و دسترسی که اسرائیل بر فلسطینیان تحمیل کرده است، استفاده کنند».

از منظر ژئوپولیتیک انتقادی، این رقابت نشان دهنده تعارض میان دو اصل سازمان دهنده فضا است: اصل حاکمیت امنیتی اسرائیل در برابر اصل حق تعیین سرنوشت فلسطینیان. تحلیل ژئوپولیتیک انتقادی باید نشان دهد چگونه گفتمان، فضای مادی و روابط قدرت در آن فضا را می سازد، طبیعی جلوه می دهد یا به چالش می کشد. باید نشان دهد که گفتمان چگونه «نقشه» می کشد، نه اینکه صرفاً یک جغرافیا را «توصیف» کند. نقشه کشی، شامل تعیین مراکز و حاشیه ها، ترسیم سلسله مراتب قدرت در فضا، و تعریف قواعد حرکت و کنش در آن قلمرو است.

لذا، در گفتمان اسرائیلی، حاکمیت مطلق را برای دولت-ملت اسرائیل در تعیین ترتیب امنیتی منطقه قائل است، حتی اگر این به معنای «کنترل امنیتی باز» بر قلمرو دیگری باشد. پیشنهاد «مناطق حائل» و اصرار بر اینکه «هر ترتیبات امنیتی موقت ... باید به کرانه باختری پیوند داده شود»،

نشان‌دهنده منطق حاکمیت امپریالی است که مرزهای خود را بر جغرافیای دیگران تحمیل می‌کند. در این مدل، عاملیت فلسطینیان در یک دوگانگی سرکوبگرانه محصور می‌شود: یا به مثابه ابژه‌ای منفعل که باید مدیریت امنیتی شود، یا به مثابه عاملیتی مخرب که در قالب تروریسم ظاهر می‌گردد. بدین ترتیب، هیچ جایگاهی برای عاملیت سیاسی مشروع و مسالمت‌آمیز فلسطینیان باقی نمی‌ماند. این بازنمایی، یک سلسله‌مراتب ژئوپلیتیک کاملاً مشخص را تجویز می‌کند: اسرائیل به عنوان مدیر امنیتی اصلی میدان، و ایالات متحده به عنوان حامی برون‌مرزی. فلسطینیان به ساکنان منفعل یا موانع در این میدان تقلیل می‌یابند. این گفتمان، یک نقشه عملیاتی ترسیم می‌کند که در آن کنترل فضا و بدن‌ها، کاملاً در اختیار یک سلسله‌مراتب قدرت تعریف‌شده توسط اسرائیل است. این، کارتوگرافی یک پروژه استعماری نوین است که در آن خودمختاری جغرافیایی و سیاسی فلسطینیان حذف شده است.

در مقابل، گفتمان فلسطینی، حاکمیت را ذاتی ملت فلسطین و حق تعیین سرنوشت آن می‌داند. اشتیه، نخست‌وزیر فلسطین، صراحتاً شرط هرگونه مشارکت در حکمرانی غزه را «یک توافق جامع برای پایان حاکمیت اسرائیل» می‌داند. این گفتمان، خواستار حاکمیت مشروع مبتنی بر پایان اشغال است و هرگونه حکومت موقت یا حکومت دست‌نشانده را رد می‌کند. عاملیت فلسطینی در اینجا، فعال، خودمختار و معطوف به آینده است. این تقابل، نزاع بر سر دال مرکزی شناور «حاکمیت مشروع» (Laclau & Mouffe, 1985: 127) در منطقه را عیان می‌سازد. این بازنمایی از عاملیت (عاملیت فلسطینی/بین‌المللی)، در پی بازتوزیع کارتوگرافی قدرت در منطقه است. با شناساندن فلسطینیان به عنوان «سوژه سیاسی» و جامعه جهانی به عنوان «ناظر مسئول»، در حال تغییر نقشه بازی ژئوپلیتیک از یک بازی دو نفره (اسرائیل/حماس) به یک بازی چندنفره با حضور نهادهای بین‌المللی است. این، استراتژی برای بین‌المللی‌سازی بحران و شکستن انحصار اسرائیل بر تعریف واقعیت در آن فضا است. «اشتیه تأکید کرد تا جایی که به ترتیبات انتقالی برای زمینه‌سازی پایان اشغال نیاز باشد، اسرائیل هیچ حقی در مورد اداره روزانه غزه یا دفاع مدنی و اجرای قانون مورد نیاز برای تأمین امنیت این منطقه نخواهد داشت. تشکیلات خودگردان همچنین خواستار آن خواهد شد که هرگونه ترتیبات امنیتی انتقالی به کرانه باختری مرتبط باشد، جایی که هم ارتش اسرائیل و هم شهرک‌نشینان افراطی بارها با هماهنگی یکدیگر به غیرنظامیان فلسطینی حمله کرده‌اند». این فقط

فلسطینی‌ها هستند که در پرتو حمایت جامعه بین‌المللی حق مدیریت فلسطین را خواهند داشت. مقاله تلاش دارد تا غزه را از لنز یکی فلسطینی در کانون توجه نظام بین‌المللی نشان دهد، نه از لنز مراکز قدرت وابسته به اسرائیل. تلاش دارد نشان دهد که در این سرزمین حقوق انسانی پایمال شده و تا ریشه این وضعیت، یعنی پایان اشغال اسرائیل خشکانده نشود، تمامی تلاش‌ها برای پایان جنگ و حل مساله فلسطین و اسرائیل در آینده نامعتبر هستند و اینجا سرزمین درد و رنجی دائمی است که مدام باید برای کسب حقوق خود بجنگد و با مفاهیمی مثل تروریسم فاصله دارد.

۲- جغرافیای سیاسی متعارض: از «فضای زندگی» تا «میدان امنیتی»

یافته‌ها نشان می‌دهد که هر دو گفتمان از سازوکارهای غیریت‌سازی برای تثبیت هویت سیاسی خود استفاده می‌کنند. در گفتمان فلسطینی، سیاستمداران اسرائیلی و غربی به عنوان حاملان «گفتمان انتزاعی روز بعد از جنگ» بازنمایی می‌شوند که به واقعیت‌های انسانی بحران توجه ندارد. این روایت با انسان‌سازی از قربانیان فلسطینی، مشروعیت اخلاقی گفتمان فلسطینی را تقویت می‌کند. در مقابل، گفتمان امنیتی اسرائیل، حماس، ایران و گروه‌های مقاومت را به عنوان «دیگری تهدیدآمیز» معرفی می‌کند. در این چارچوب، فلسطینیان مقاوم در قالب سوژه‌های امنیتی و غیرعقلانی بازنمایی می‌شوند که نیازمند کنترل و مهار هستند.

این غیریت‌سازی‌ها به مرزبندی‌های فضایی منجر می‌شوند. مقاله فلسطینی تمایز میان «فضای زندگی از سانی» و «فضای تصمیم‌گیری انتزاعی قدرت‌های جهانی» را برجسته می‌کند. در مقابل، مقاله اسرائیلی بر مشروعیت ایجاد مناطق حائل امنیتی و کنترل فضایی غزه تأکید دارد. این امر بیانگر طبیعی‌سازی جغرافیای حذف و کنترل در گفتمان امنیتی است.

گفتمان‌های رقیب، دو نقشه کاملاً متفاوت از سرزمین غزه ترسیم می‌کنند. در گفتمان فلسطینی، غزه عمدتاً به عنوان یک «فضای زندگی» در حال زوال تصویر می‌شود. «هنگام بحث در مورد سناریوهای روز بعد از جنگ برای غزه، سیاست‌گذاران فرض می‌کنند که این منطقه محصور پس از دستیابی به آتش‌بس دائمی قابل سکونت خواهد بود. این موضوع قطعی نیست. سازمان ملل متحد پیش از این اعلام کرده بود که غزه تا سال ۲۰۲۰ برای سکونت انسان نامناسب خواهد بود. این

ارزیابی به وضوح بهبود نیافته است، زیرا بمباران اسرائیل اوضاع در غزه را از وخیم به «آخرالزمانی» تبدیل کرده است. بیش از ۲۹۰۰۰ بمب بر روی غزه، منطقه‌ای دو برابر واشنگتن دی سی، ریخته شده است. این مقدار معادل وزن دو بمب هسته‌ای است و باعث ایجاد سطوحی از تخریب شده است که جهان از زمان بمباران‌های گسترده یک ساله در جنگ جهانی دوم تاکنون ندیده است. به گفته یک متخصص سرویس عملیات مین سازمان ملل^۱، سموم آزاد شده از مواد منفجره مصرف شده، مصالح ساختمانی پودر شده غزه و فسفر سفیدی که اسرائیل طبق گزارش‌ها در مناطق غیرنظامی استفاده کرده است، برای سلامت انسان خطرناک هستند و رفع آنها و فراهم کردن امکان سکونت ایمن در برخی از بخش‌های این منطقه محصور، زمان می‌برد. این امر چه معنایی برای خاک غزه و توانایی کشت مواد غذایی - و اقتصاد این منطقه محصور - خواهد داشت، چرا که کشاورزی ۸۵ درصد از صادرات غزه را تشکیل می‌دهد و نزدیک به ۳۰ هزار شغل رسمی ایجاد می‌کند، در حالی که بیکاری حدود ۴۵ درصد است؟ نفوذ سموم به سفره آب زیرزمینی غزه چگونه بر تلاش‌های جاری برای احیای تنها منبع آب شیرین این نوار تأثیر خواهد گذاشت؟ و چگونه سیلابی نمودن شبکه تونل‌های غزه توسط اسرائیل برای ریشه‌کن کردن حماس، بر استفاده آینده از سفره آب زیرزمینی تأثیر خواهد گذاشت؟»

تأکید اصلی بر زیرساخت‌های حیاتی نابود شده است: «زیرساخت بهداشتی ... کاملاً نابود شده است»، «ایستگاه‌های برق، مخازن، برخی برج‌های آب و تصفیه‌خانه‌های آب هدف قرار گرفته‌اند». این توصیفات، جغرافیایی از یک زیست‌بوم انسانی فروپاشیده ارائه می‌دهد که در آن رابطه ارگانیک بین انسان و محیط به‌طور سیستماتیک قطع شده است. تخریب «خاک زراعی» و آلودگی «آب‌خوان» تنها به‌عنوان خسارات مادی نیستند، بلکه به‌عنوان حمله به امکان ادامه حیات جمعی فلسطینیان تلقی می‌شوند. در مقابل، در گفتمان اسرائیلی، غزه اساساً به‌عنوان یک «میدان امنیتی» یا «آزمایشگاه تهدید» بازنمایی می‌شود. جغرافیای غزه نه بر اساس خانه‌ها و بیمارستان‌ها، بلکه بر اساس «مناطق شهری پرجمعیت» که در آن دشمن «ژرف‌کاوی» کرده، و نیاز به ایجاد «مناطق حائل»^۲ فهمیده می‌شود. در این بیان، فضا عمدتاً به‌مثابه قلمرویی برای کنترل استراتژیک و عملیات نظامی معنادار می‌شود.

1- UN Mine Action Service

2- Buffer Zones

بنابراین، تقابل در این سطح، بین یک جغرافیای زیست‌محور (مبنای حق حیات و بقا) و یک جغرافیای امنیت‌محور (بر مبنای حذف تهدید و اعمال حاکمیت) است. از منظر ژئوپولیتیک انتقادی هر متن جغرافیای متفاوتی از غزه تولید می‌کند. مقاله فلسطینی، غزه را به مثابه فضای رنج انسانی و فروپاشی زیست‌محیطی ترسیم می‌کند، در حالی که مقاله اسرائیلی آن را به عنوان خط مقدم تهدید امنیتی بازنمایی می‌کند. در مقاله فلسطینی دال فاجعه انسانی، یک جغرافیای اخلاقی می‌سازد که در آن غزه به «کانون رنج جهانی» تبدیل می‌شود. این، تلاشی برای بازطراحی نقشه ذهنی خواننده است: از «منطقه جنگی دور» به «صحنه فوریت اخلاقی در مرکز توجه جهانی». این گفتمان در صدد است تا غزه را در جغرافیای مسئولیت بین‌المللی قرار دهد و مرزهای اخلاقی را بر مرزهای حاکمیت ملی اولویت بخشد. در حالی که در مقاله اسرائیلی دال شکست امنیتی، یک جغرافیای محاصره و انحصار تولید می‌کند. با تمرکز بر «تهدید وجودی»، کل جغرافیای منطقه (غزه، لبنان، ایران) را به یک «قلمرو تهدید» یکپارچه تبدیل می‌کند. این، توجیه‌کننده گسترش دایره عملیات امنیتی اسرائیل به فراتر از مرزهای رسمی آن است. این دال، حق حاکمیت انحصاری اسرائیل بر تعریف و مدیریت این فضای تهدید را طبیعی جلوه می‌دهد.

جدول ۱: غیریت‌سازی و مرزبندی فضایی-هویتی

مؤلفه	گفتمان فلسطینی	گفتمان اسرائیلی	تحلیل گفتمانی	تحلیل ژئولیتیک انتقادی
غیریت‌سازی و مرزبندی فضایی-هویتی	خودی: قربا نیان فلسطینی (کودکان) + جامعه جهانی مسئول دیگری: سیاستمداران اسرائیلی/آمریکایی (غیراخلاقی و بی‌ربط)	خودی: اسرائیل و متحدان غربی (قربانی غافلگیری) دیگری: حماس، ایران و گروه‌های نیابتی (تهدید وجودی غیرعقلانی)	ساخت هویت متضاد از طریق «قربانی معصوم» در مقابل «تهدید امنیتی»	فلسطینی: ساخت «جغرافیای تضاد اخلاقی» (صحنه رنج غزه در برابر پشت‌صحنه قدرت) اسرائیلی: طراحی «جغرافیای انحصاری/دفاعی» برای توجیه حذف فیزیکی، حاکمیتی و انسانی

۳- زمانمندی سیاسی: «اکنون فاجعه» در برابر «آینده امنیتی دائمی»

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که زمانمندی یکی از عرصه‌های مهم رقابت گفتمانی میان دو روایت است. گفتمان فلسطینی بر زمان حال و فوریت بحران انسانی تمرکز دارد و مفهوم «روز بعد

از جنگ» را به عنوان پروژه‌ای انحرافی و تأخیری معرفی می‌کند. در این روایت، آینده سیاسی تنها در صورت پایان اشغال معنا می‌یابد و زمان به صورت خطی و اخلاقی بازنمایی می‌شود. «در حال حاضر، به نظر می‌رسد بحث‌های روز بعد تنها انحراف حواس از موضوع مهم‌تر پایان دادن به کشتار در غزه و تأمین آتش‌بس باشد».

در مقابل، گفتمان امنیتی اسرائیل، زمان را در چارچوب چرخه دائمی تهدید تعریف می‌کند. این روایت بر گذشته شکست امنیتی و ضرورت آمادگی دائمی برای آینده تمرکز دارد. بنابراین، آینده سیاسی غزه در قالب ترتیبات امنیتی موقت و مشروط به کنترل اسرائیل ترسیم می‌شود.

از منظر ژئوپولیتیک انتقادی، این تفاوت نشان‌دهنده شکل‌گیری نوعی «امپریالیسم زمانی» در گفتمان امنیتی است؛ به این معنا که اسرائیل تلاش می‌کند کنترل آینده سیاسی غزه را در چارچوب نیازهای امنیتی خود بازتعریف کند، در حالی که گفتمان فلسطینی خواهان بازپس‌گیری حق تعیین آینده است. تحلیل انتقادی نشان می‌دهد که سیاست زمان، یک سیاست فضایی است که آشکار می‌سازد چگونه درک متفاوت از زمان، مدیریت و سازمان‌دهی فضا را عوض می‌کند؟

تفاوت در بازنمایی فضا، با یک تضاد بنیادین در درک و ساخت زمان همراه است. گفتمان فلسطینی، بر فوریت و رنج کنونی تأکید می‌ورزد و هرگونه بحث درباره «روز بعد از جنگ» را بدون توقف فوری خشونت، «غیرانسانی» و «بی‌رحمانه» می‌خواند. این موضع، گفتمان برنامه‌ریزی آینده را به مثابه یک «امپریالیسم زمانی» افشا می‌کند؛ شکلی از قدرت که با مصادره آینده، رنج اکنون را نادیده گرفته و به تعویق می‌اندازد. به صراحت اعلام می‌شود: «امروز، روز بعد از جنگ است»، و بدین ترتیب خطی بودن زمان (گذشته-حال-آینده) را درهم می‌شکند و حال را به تنها زمان ذاتاً سیاسی بدل می‌سازد.

این گفتمان با شعار «امروز، روز بعد از جنگ است»، در حال تعلیق هرگونه «گذار» یا «دوره میانی» بین جنگ و صلح است. این کار، فضای غزه را به یک «وضعیت استثنایی همیشگی-آنی» تبدیل می‌کند. در این نگاه، فضا دیگر مرحله‌بندی نمی‌شود (جنگ ← آتش‌بس ← بازسازی). بلکه تمام فضا، برای همیشه در لحظه اکنون بحران قفل شده است، مگر اینکه اشغال به پایان برسد. این زمان‌مندی، یک جغرافیای ایستای انتقادی می‌سازد. هرگونه حرکت به جلو در فضا (بازسازی،

1- Temporal Imperialism

برنامه‌ریزی) منوط به یک تحول سیاسی کیفی در کل ساختار اشغال است. در اینجا، غزه به یک گروگان زمان تبدیل شده است، پیشرفت مکانی (بازسازی) در گروی حل یک مسئله زمانی-سیاسی (پایان اشغال) است. این استراتژی، غزه را به سلاحی ژئوپلیتیک تبدیل می‌کند: وضعیت ویرانی آن، یک فشار دائمی زمانی بر جامعه جهانی برای اقدام فوری ایجاد می‌کند.

در نقطه مقابل، گفتمان اسرائیلی در یک چرخه امنیتی بی‌پایان گرفتار است. زمان با رویداد «هفتم اکتبر» به‌عنوان یک «شکست تاریخی» و «بیداری بی‌رحم» نشانه‌گذاری می‌شود. آینده، صرفاً عرصه‌ای برای جبران این شکست از طریق «بازتعریف بنیادین» دکترین امنیتی ترسیم می‌شود. این نوع نگاه، «حال» را در وضعیت از تعلیق دائمی قفل می‌کند؛ وضعیت که در آن زیستن، همواره در آستانه یک تهدید دیگر معنا می‌شود. در چنین چارچوبی، «آینده» دیگر نویدبخش یک گشایش نیست، بلکه به پروژه‌ای بی‌پایان برای بازسازی مداوم «بازدارندگی» و «آمادگی مقابله و واکنش سریع» تقلیل می‌یابد. در این چارچوب، بحران دیگر یک استثنا یا وضعیت موقت نیست، بلکه به قاعده‌ای دائمی تبدیل می‌شود که تمام محاسبات و اقدامات سیاسی بر اساس آن شکل می‌گیرد. «چالش‌های گسترده‌تری که در ۷ اکتبر به وجود آمد، قطعاً هر دولت آینده اسرائیل را تحت الشعاع قرار خواهد داد».

این گفتمان، زمان را به یک چرخه بی‌پایان تهدید- پاسخ تقلیل می‌دهد. این کار، فضای غزه را به یک «آزمایشگاه دائمی امنیتی» تبدیل می‌کند. در این نگاه، فضا همواره آبستن تبدیل شدن به صحنه نبرد است. «آینده» به معنای تکرار مداوم عملیات‌های امنیتی، ارزیابی‌های آسیب‌پذیری و بازسازی بازدارندگی است. این زمان‌مندی، یک جغرافیا سیال تحت نظارت و کنترل را خلق می‌کند. فضای غزه دیگر یک سرزمین با آینده‌ای سیاسی مستقل نیست، بلکه یک «متغیر وابسته» در معادله امنیتی اسرائیل است. آینده آن، تابعی از نیازهای زمانی چرخه امنیتی اسرائیل است. این گفتمان، «روز بعد» را نه به مثابه افقی برای «رهایی»، بلکه به پروژه‌ای بی‌پایان برای «مدیریت» و کنترل تقلیل می‌دهد. به طور کلی، می‌توان گفت: درک متفاوت از زمان، مستقیماً نوع فضایی را که تولید می‌شود تعیین می‌کند: یک فضای «گروگان گرفته شده در حال حاضر» در مقابل یک «فضای آزمایشگاهی تحت نظارت در چرخه‌ای بی‌پایان» و این دقیقاً ژئوپلیتیک زمان یا کروئوپلیتیک است.

۴- ژئوپلیتیک بدن در جنگ: از «سوژه‌های رنج» تا «ابژه‌های محاسبات امنیتی»

بازنمایی خشونت در دو گفتمان به طور بنیادین متفاوت است. مقاله فلسطینی خشونت را از طریق آمار قربانیان، تخریب بیمارستان‌ها، بحران غذایی و آسیب‌های جسمی غیرنظامیان بازنمایی می‌کند. در این روایت، بدن فلسطینی به میدان اصلی سیاست تبدیل شده و حاکمیت به عنوان کنترل بر حیات انسانی بازتعریف می‌شود. در مقابل، مقاله اسرائیلی خشونت را عمدتاً در قالب عملیات نظامی و بازدارندگی استراتژیک تحلیل می‌کند. تلفات غیرنظامیان در این روایت یا به عنوان پیامد ناگزیر جنگ یا نتیجه اقدامات حماس معرفی می‌شود. بدین ترتیب، بدن فلسطینی در گفتمان امنیتی به حاشیه رانده می‌شود. این تفاوت نشان می‌دهد که گفتمان فلسطینی از «ژئوپلیتیک بدن‌ها» برای چالش با هژمونی امنیتی استفاده می‌کند، در حالی که گفتمان اسرائیلی امنیت را به کنترل فضای استراتژیک مستقل از جمعیت ساکن آن تقلیل می‌دهد.

دو گفتمان، دو جغرافیای کاملاً متفاوت از بدن ترسیم می‌کنند که یکی مبتنی بر قابل مردن بودن (نکروپلیتیک) و دیگری مبتنی بر نیازمند حفاظت بودن (بیوپلیتیک) است. مقاله فلسطینی، یک سیاست بدن‌مدار را پیش می‌برد. بدن‌های غیرنظامی، به‌ویژه کودکان، نه به صورت آماری، بلکه به‌عنوان سوژه‌های انباشته از رنج حاضر می‌شوند: «بیش از ۲۰۰۰۰ فلسطینی کشته شده‌اند که ۴۰ درصد آنها کودکان هستند»، «۵۰۰۰۰ مجروح» که بسیاری «نیازمند مراقبت بلندمدت» و «مشکل حرکتی ناشی از قطع عضو» دارند. این بازنمایی، بدن را به آخرین و مهم‌ترین جایگاه ثبت خشونت سیاسی تبدیل می‌کند و از منطق نکروپلیتیک امبمبه (Mbembe, 2003) پرده برمی‌دارد؛ منطقی که جمعیت‌هایی خاص را به وضعیت فرو می‌کاهد که آگامبن (Agamben, 1998: 42)، آن را «زندگی لخت» نامیده است: حیاتی که از حمایت قانون و جامعه سیاسی محروم شده و می‌توان آن را نابود کرد بدون آنکه این نابودی، قتل سیاسی - اخلاقی محسوب شود.

این گفتمان با انباشتن آمار بدن‌های زخمی و کشته‌شده، در حال ترسیم یک «نقشه توپوگرافیک از رنج» بر روی جغرافیای غزه است. هر آمار، یک نقطه‌ی داغ روی این نقشه است. این کار، فضای غزه را به یک «بایگانی زنده جنایت» تبدیل می‌کند که در آن زمین و بدن‌ها، خود شاهد و سند خشونت هستند. این رویکرد، یک جغرافیای نکروپلیتیکی آشکار را افشا می‌کند. تمرکز

بر زیر ساخت‌های حیاتی (بیمارستان، آب) نشان می‌دهد که حمله، تنها به بدن‌های فردی نیست، بلکه به شبکه‌ی زیستی کل جمعیت است. این، نقشه‌کشی یک کشتار جمعی زیست‌محور است. این گفتمان، غزه را از یک میدان نبرد به یک «صحنه بین‌المللی جنایت علیه بشریت» بازتعریف می‌کند که نیازمند بررسی کارآگاهی-کیفری است.

در مقابل، گفتمان اسرائیلی، یک انتزاع‌سازی امنیتی از بدن را اعمال می‌کند. در این روایت، تلفات انسانی غزه یا به‌کلی غایب است، یا به‌عنوان پیامدی اجتناب‌ناپذیر و ثانویه معرفی می‌شود که مسئولیت آن به «حماس» به‌عنوان کاربر «سپرهای انسانی» بازمی‌گردد. تمرکز به‌جای بدن‌های زخمی، بر «خسارات نظامی اسرائیل»، «ظرفیت موشکی باقی‌مانده حماس» و «آسیب‌پذیری جمعیت اسرائیلی» قرار دارد. این گفتمان، با حذف رنج فلسطینیان از دایره همدلی اخلاقی، خشونت را از یک فاجعه انسانی به یک مسئله فنی و راهبردی تبدیل می‌کند. این گفتمان با حذف بدن‌های خاص، در حال ایجاد یک «فضای عملیاتی خنثی شده» است. خشونت نه علیه انسان‌ها، بلکه علیه اهداف، تسهیلات، و قابلیت‌های یک دشمن انتزاعی اعمال می‌شود. این کار، فضای غزه را به یک سیستم بسته‌ی شبیه‌سازی شده نظامی تبدیل می‌کند که در آن معادلات ریسک و سود جایگزین ملاحظات اخلاقی می‌شود. در اینجا، یک جغرافیای بیوپلیتیکی کاملاً انحصاری و دوگانه را اعمال می‌کند: ۱- برای بدن اسرائیلی: یک بیوپلیتیک امنیتی تمام‌عیار حاکم است. بدن شهروند اسرائیلی سوژه‌ی مراقبت، محافظت و بازسازی است (پناهگاه‌ها، سامانه‌ی آهیرون). جغرافیای اسرائیل به یک «حوضه امن زیستی» تبدیل می‌شود. ۲- برای بدن فلسطینی: یک نکرولیتیک انتزاعی حاکم است. بدن فلسطینی یا وجود ندارد، یا به‌عنوان «خسارت جانبی» در محاسبات ظاهر می‌شود؛ یعنی قیمتی که پرداختش برای امنیت حوضه‌ی زیستی خودی، موجه است. این، جغرافیای قابل قربانی شدن را طبیعی جلوه می‌دهد.

این گفتمان، یک آپارتاید ژئوپلیتیک بنیادین را بازتولید می‌کند: تفکیک فضایی بدن‌های دارای حق حیات محافظت‌شده (اسرائیل) از بدن‌های قابل انفعال و فدا شدن (غزه). گفتمان اسرائیلی خود را در چارچوب بیوپلیتیک فوکو قرار می‌دهد: ادعای حفاظت از زندگی جمعیت اسرائیل. اما این بیوپلیتیک به محض مواجهه با «دیگری» فلسطینی، به نکرولیتیک تبدیل می‌شود. ادعای «دفاع از حیات جمعیت اسرائیل» در برابر تهدید حماس، خود را در منطق بیوپلیتیک جای می‌دهد. اما این

بیوپولیتیک انحصاری است: حفظ حیات «خودی» مستلزم اعمال نکرولیتیک علیه «دیگری» است. این دقیقاً همان پارادوکس بیوپولیتیک است که فوکو تو صیف می‌کند. در نتیجه دقیقاً نشان می‌دهد که چگونه مدیریت متفاوت بدن (نکرولیتیک در مقابل بیوپولیتیک)، مستقیماً به تولید دو فضای کاملاً متضاد و دو مجموعه قواعد کاملاً متفاوت برای زندگی و مرگ درون آن فضاها منجر می‌شود.

بحث

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بحران غزه صرفاً یک منازعه نظامی نیست، بلکه عرصه‌ای برای رقابت گفتمان‌های ژئوپولیتیکی است. گفتمان امنیتی اسرائیل تلاش می‌کند از طریق امنیتی‌سازی، کنترل فضایی و بازتعریف زمان سیاسی، هژمونی خود را تثبیت کند. در مقابل، گفتمان فلسطینی با اتکا به روایت انسانی، مشروعیت اخلاقی و حق حاکمیت سرزمینی، این هژمونی را به چالش می‌کشد. این تقابل گفتمانی نشان می‌دهد که آینده سیاسی غزه نه تنها به تحولات میدانی، بلکه به موفقیت هر یک از این گفتمان‌ها در تثبیت روایت مسلط در نظام بین‌الملل وابسته است. این تحلیل نشان می‌دهد که دو روایت، صرفاً درباره «چگونگی» مدیریت جنگ اختلاف نظر ندارند، بلکه بر سر هستی‌شناسی سیاسی بنیادین در تضاد هستند. یکی «امنیت» را محور سازمان‌دهی فضای سیاسی می‌داند و دیگری «حق حیات و حاکمیت» را. این تعارض در تمام سطوح، از مقیاس کلان جغرافیایی تا مقیاس خرد بدن، بازتولید می‌شود و یک شکاف گفتمانی-ژئوپولیتیکی تقریباً غیرقابل عبور را ایجاد می‌کند که هر گونه گفتگوی سازنده را به چالشی بزرگ بدل می‌سازد. در اینجا، فراتر از یک تحلیل دوگانه رسانه‌ای، پرده از یک تعارض پارادایمی در هستی‌شناسی سیاسی معاصر برداشته می‌شود. تقابل بین گفتمان «فاجعه انسانی» و گفتمان «ضرورت امنیتی» در جنگ غزه، در واقع نمایشی از نزاع کلان‌تر بین دو منطق حاکمیتی است: نکرولیتیک حاکمیت ملی/امنیتی در مقابل زیست‌سیاست حقوق‌پایه و جمعی. این تعارض در چارچوب نظری ترکیبی پژوهش، قابل توضیح و تحلیل است.

از منظر تحلیل گفتمان انتقادی (Laclau & Mouffe, 1985: 134)، نبرد حاضر یک جنگ تمام‌عیار است که در آن هر یک از دو روایت در پی تثبیت «دال مرکزی» خود به‌عنوان مبنای سازمان‌دهی معنای واقعیت اجتماعی هستند. روایت امنیتی اسرائیل، دال «تهدید امنیتی/تروریسم» را

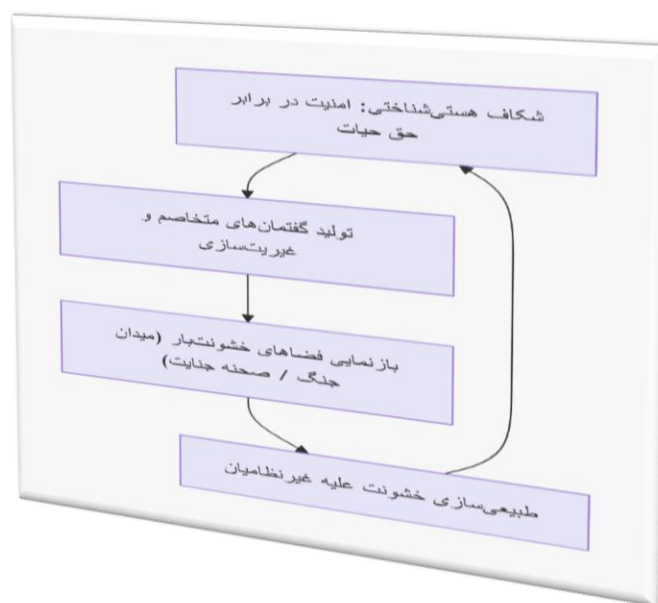
به دال مرکزی خود تبدیل کرده و سایر مفاهیم از جمله حقوق غیرنظامیان، حقوق بین‌الملل بشردوستانه و تاریخ اشغال را در زنجیره هم‌ارزی فرعی و تابع این دال قرار داده است. روایت فلسطینی، با تمرکز بر دال «اشغال/فاجعه انسانی»، در حال مبارزه برای ایجاد یک زنجیره هم‌ارزی ضد هژمونیک است که در آن مفاهیمی چون «کودک کشته شده»، «بیمارستان ویران شده» و «قحطی» نه به عنوان پیامدهای فرعی، بلکه به عنوان نشانه‌های مرکزی یک نظام سیاسی ناعادلانه معناداری می‌شوند. غیرت‌سازی در هر دو سو، نه یک خطای ادراکی، بلکه شرط امکان شکل‌گیری هویت گفتمانی منسجم است. با این حال، هنگامی که این غیرت‌سازی از سطح گفتمان به سطح نکرولیتیک انتقال می‌یابد، پیامدهای مادی فاجعه‌باری را نشان می‌دهد. از منظر ژئوپلیتیک انتقادی، این نبرد هژمونیک بر روی زمین و بر بدن‌ها نقش می‌بندد. یافته‌ها نشان می‌دهد گفتمان امنیتی مسلط، یک جغرافیای حذف را عملیاتی می‌سازد. با تعریف غزه به عنوان «میدان نبرد» و «آزمایشگاه تهدید»، این گفتمان، فضای زندگی مردم و اجزاء آن، شبکه پیچیده خانه‌ها، خیابان‌ها، مؤسسات آموزشی و درمانی، را به فضای جنگ تبدیل می‌کند؛ گویی هر جز و هر نقطه از این سرزمین فقط یک هدف نظامی است. این تقلیل، پیش‌نیاز اخلاقی و معرفت‌شناختی برای توجیه خشونت ویرانگر است. در مقابل، گفتمان فلسطینی با اصرار بر توصیف دقیق این فضای زندگی نابود شده، در پی بازستانندگی جغرافیایی است؛ یعنی احیای غزه به مثابه مکانی برای زیست جمعی، دارای تاریخ، اقتصاد و آینده‌ای مستقل از منطق امنیتی اشغالگر.

در سطح بدن‌مندی و خشونت، این نبرد به وضوح منطق نکرولیتیک امبمبه را عیان می‌سازد. بازنمایی بدن فلسطینی در گفتمان امنیتی، چه به طور غیابی و چه از طریق انتساب به «سپر انسانی»، نشانگر تبدیل این بدن‌ها به زندگی لخت است؛ یعنی حیاتی که می‌توان آن را نابود کرد بدون آنکه به عنوان قتل سیاسی - اخلاقی به رسمیت شناخته شود. در مقابل، تمرکز گفتمان فلسطینی با نشان دادن بدن‌های زخمی و کودکان کشته شده، می‌کوشد تا این قربانیان را از وضعیت «زندگی لخت» خارج کرده و آنها در مرکز توجه و همدلی جهانی قرار دهد. این تقابل، هسته اصلی بحران را نشان می‌دهد: سیاست به مثابه مدیریت مرگ در برابر سیاست به مثابه حمایت از زندگی.

لذا، همان‌طور که در شکل ۱ مشاهده می‌شود، منطق حاکم بر مناقشه غزه از یک چرخه خود تغذیه‌کننده پیروی می‌کند. نقطه آغاز این چرخه، شکاف هستی‌شناختی میان دو گفتمان

«امنیت» و «حق حیات و حاکمیت» است. این شکاف، به تولید گفتمان‌های متخاصم و فرآیندهای «غیرت‌سازی» دامن می‌زند که در آن هر طرف، دیگری را تهدیدی نامشروع تصویر می‌کند. این گفتمان‌های متخاصم، به نوبه خود، بازنمایی فضاهای خشونت‌بار (غزه به مثابه «میدان نبرد» یا «صحنه جنایت») غزه را طبیعی می‌سازند. در نهایت، این بازنمایی‌ها منجر به طبیعی‌سازی خشونت علیه غیرنظامیان (کودکان، بیمارستان‌ها، زیرساخت‌های حیاتی و ...) می‌شوند. خشونت اعمال شده نیز به نوبه خود، شکاف هستی‌شناختی اولیه را عمیق‌تر و بازتولید می‌کند و چرخه را از نو آغاز می‌نماید. بدین ترتیب، این چرخه معیوب، هرگونه امکان خروج از بن‌بست و حرکت به سوی صلح را مسدود می‌سازد.

شکل ۱: چرخه بازتولید خشونت مناقشه غزه در گفتمان‌های رقیب



این تعارض ژرف، توضیح می‌دهد که چرا گفتگوها و ابتکارات دیپلماتیک بین‌المللی تاکنون ناکام مانده‌اند. این ناکامی صرفاً ناشی از عدم توافق بر سر مرزها یا ترتیبات امنیتی نیست، بلکه ریشه در عدم تقرر رادیکال^۱ (Laclau & Mouffe, 1985: 176) بر سر خود بنیادهای هستی‌شناختی

نظم سیاسی مطلوب دارد. طرفین درگیر نه در یک بازی با قواعد مشترک، بلکه در دو بازی متفاوت با قواعد، اهداف و مفاهیم بنیادین ناسازگار شرکت دارند. برای یکی، بازی بر سر تأمین امنیت حاکمیت موجود است، و برای دیگری، بازی بر سر تحقق حاکمیت و رهایی از سلطه.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با به‌کارگیری چارچوب ترکیبی تحلیل گفتمان رادیکال و ژئوپلیتیک انتقادی، نشان داد که جنگ غزه در سال ۲۰۲۳ را باید به مثابه صحنه یک نبرد دوگانه فهمید: نبردی نظامی بر سر کنترل قلمرو و نبردی گفتمانی-ژئوپلیتیک بر سر کنترل معنا، فضا و تعریف «حیات سیاسی». دو روایت تحلیل‌شد؛ یکی متمرکز بر «فاجعه انسانی» و دیگری بر «ضرورت امنیتی» که نه تنها مکمل یا قابل آشتی نیستند، بلکه بازتاب دو پارادایم سیاسی ناسازگار هستند که یکی بر حق تعیین سرنوشت و زیست‌سیاست جمعی تأکید دارد و دیگری بر اولویت مطلق امنیت حاکمیتی و اعمال نکرولیتیک. پیامدهای نظری و عملی یافته‌ها از چند جهت قابل تأمل است: ۱- در سطح تحلیل سیاسی، این پژوهش بر ضرورت حرکت فراتر از تحلیل‌های صرفاً راهبردی یا حقوقی در منازعات پیچیده تأکید می‌کند. درک عمیق چنین درگیری‌هایی مستلزم واکاوی لایه‌های گفتمانی و ژئوپلیتیکی است که کنش‌های مادی را ممکن، مشروع یا ناممکن می‌سازند. ۲- در سطح دیپلماسی و صلح‌سازی، یافته‌ها هشدار می‌دهند که هرگونه تلاش برای میانجی‌گری یا طراحی «روز بعد» که این شکاف پارادایمی را نادیده بگیرد، محکوم به شکست یا تولید صلحی شکننده و ناعادلانه است. دیپلماسی مؤثر نیازمند ایجاد فضاهای گفتمانی سوم است که بتواند بر این دوگانگی غلبه کند و مفاهیم جدیدی؛ مانند «بازگشت حق حاکمیت به فلسطینیان»، «امنیت انسانی مشترک» یا «حاکمیت مشترک منطق‌پذیر» را به دال‌های مرکزی مذاکرات تبدیل نماید. ۳- در سطح بین‌المللی، جامعه بین‌المللی به‌ویژه نهادهای حامی حقوق بشر و قوانین بشردوستانه، باید به نقش خود در این نبرد گفتمانی آگاه باشند. حمایت یا سکوت آنها، به تقویت یکی از این دو پارادایم و تضعیف دیگری می‌انجامد.

در نهایت، این مقاله استدلال می‌کند که صلح پایدار در فلسطین و اسرائیل تنها زمانی ممکن خواهد بود که مبارزه از عرصه نبرد برای هژمونی بین دو پارادایم موجود، به سمت خلق امکانی سوم حرکت کند؛ امکانی که در آن امنیت، نه بر ویرانی دیگری، بلکه بر شناخت متقابل آسیب‌پذیری

و پذیرش حق همدیگر بر جغرافیای زندگی استوار باشد. تا آن زمان، جنگ غزه، هم در میدان نبرد و هم در میدان معنا، به نمادی تراژیک از بن‌بست جهان سیاسی معا صر بدل خواهد ماند. نوآوری این چارچوب در آن است که تحلیل گفتمان را از سطح معنا شناسی صرف فراتر برده و آن را به سطح راهبردهای فضایی و امنیتی پیوند می‌دهد. این مدل نشان می‌دهد که گفتمان‌ها نه تنها روایت‌های سیاسی تولید می‌کنند، بلکه به بازتولید نظم ژئوپولیتیکی نیز می‌پردازند.

فهرست منابع

- ترکمه، آیدین؛ حافظ‌نیا، محمدرضا؛ رومینا، ابراهیم و احمدی‌پور، زهرا (۱۴۰۱). تحلیل ژئوپلیتیک انتقادی از منظر رئالیسم انتقادی، ژئوپلیتیک، ۱۸ (۱)، ۴۳-۱.
- جوکار، حامد (۱۴۰۲). آسیب‌شناسی فرصت مطالعاتی ارتباط با جامعه در رشته‌های علوم انسانی؛ مطالعه موردی ارتباط اساتید علوم انسانی با اندیشکده‌ها، مدیریت و برنامه‌ریزی در نظام‌های آموزش، ۱۶ (۱)، ۲۴۰-۲۱۳.
- عباس‌زاده فتح‌آبادی، مهدی و رستمی خانمکانی، مصیب (۱۴۰۴). ابعاد مادی و غیرمادی ژئوپلیتیک نوین هوش مصنوعی: پویایی‌های رقابت آمریکا و چین، رهافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۷ (۳)، ۱۶۲-۱۸۴.
- قالیباف، محمداقبر و پوینده، هادی (۱۳۹۵). جایگاه عوامل ژئوپلیتیکی در سطوح و مقیاس‌های جغرافیایی (مطالعه مورد: القاعده)، جغرافیای نظامی و امنیتی، ۲ (۲)، ۱۳۱-۱۵۰.
- کریمی، عظیم و سلطانی، علیرضا (۱۳۹۹). آسیب‌شناسی نقش اندیشکده‌ها در سیاستگذاری خارجی جمهوری اسلامی، پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۶ (۱)، ۱۳۷-۱۶۳.
- کریمی، عظیم و سلطانی، علیرضا (۱۳۹۹). نقش اندیشکده‌ها در سیاستگذاری خارجی (مطالعه موردی انگلستان)، مطالعات بین‌رشته‌ای دانش راهبردی، ۱۰ (۴۱)، ۳۹-۶۴.
- معراجی، ابراهیم (۱۴۰۰). نقش اندیشکده‌ها در سیاست خارجی آمریکا، تهران، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران.
- Agamben, G. (1998). *Homo sacer: Sovereign power and bare life* (D. Heller-Roazen, Trans.). Stanford University Press.
- Asharq Al-Awsat. (2025, October 7). The Gaza War That Ignited the Long-Deferred Palestinian State Struggle. Retrieved from <https://english.aawsat.com/arab-world/5194604-gaza-war-ignited-long-deferred-palestinian-state-struggle>.
- Baram, Gil, & Ben Israel, Iisaac (2025). Redefining vigilance: reevaluating the meaning of early warning in Israel's security doctrine and the October 7 attack. *Intelligence and National Security*, 40(3), 470-485. <https://doi.org/10.1080/02684527.2025.2466267>.
- Carnegie Endowment for International Peace. (2025). About Carnegie. Retrieved from <https://carnegieendowment.org/about/>.
- CIVICUS Lens. (2025, September 18). What hinders the peace process is the acceptance of occupation, colonisation and apartheid. Retrieved from <https://lens.civicus.org/interview/what-hinders-the-peace-process-is-the-acceptance-of-occupation-colonisation-and-apartheid/>.

- Dalby, simon (1991), Critical Geopolitics: Discourse, Difference, and Dissent, Environment and Planning D: Society and Space, 9 (3), 261- 283. DOI: 10.1068/d090261.
- Fraihat, Ibrahim., & Aburamadan, Reema (2025). Colonial scripts: how Western political discourse facilitates the erasure of Palestinian humanity. Third World Quarterly, 1–19. <https://doi.org/10.1080/01436597.2025.2549774>.
- globalsecurity.org. (2025, November 10). Iron Swords - Turgeman Report. Retrieved from <https://www.globalsecurity.org/military/world/israel/turgeman-report.htm>.
- Hassan, Zaha (2023, December 22). For Palestinians, the “day after” starts with a plan for ending Israel’s occupation. Carnegie Endowment for International Peace. <https://carnegieendowment.org/>.
- Iran Press. (2025, October 26). Al-Hindi: Gaza Governance Can Shift, But Sovereignty Must Stay Palestinian. Retrieved from <https://iranpress.com/content/311908/al-hindi-gaza-governance-can-shift-but-sovereignty-must-stay-palestinian>.
- Jones, Clive, & Geist Pinfold, Robert (2025). Israel and the Politics of Intelligence Failure on 7 October. The RUSI Journal, 170(3), 40–50. <https://doi.org/10.1080/03071847.2025.2487510>.
- Khaleej Times. (2025, October 9). Palestinian Authority plans for major role in post-war Gaza despite US blueprint. Retrieved from <https://www.khaleejtimes.com/world/mena/palestinian-authority-plans-for-major-role-in-post-war-gaza>.
- Laclau, E., & Mouffe, C. (1985). Hegemony and socialist strategy: Towards a radical democratic politics. Verso.
- Levite, Ariel (Eli) (2024, February 21). Israeli security after October 7. Carnegie Endowment for International Peace. <https://carnegieendowment.org/publications/91702>.
- Mbembe, A. (2003). Necropolitics (L. Meintjes, Trans.). Public Culture, 15(1), 11–40.
- Ó Tuathail, Gearoid (2005). Critical geopolitics: The politics of writing global space. Taylor & francis e-library. (Original work published 1996)
- Ó Tuathail, Gearóid & Agnew, john (1992), Geopolitics and discourse: Practical geopolitical reasoning in American foreign policy, Political Geography, 11 (2), P. 190- 204. [https://doi.org/10.1016/0962-6298\(92\)90048-X](https://doi.org/10.1016/0962-6298(92)90048-X).
- Patton, M. Q. (2002). Qualitative research & evaluation methods: Integrating theory and practice. Sage publications.

- Selján, Peter (2024). The 7 October Hamas attack: A preliminary assessment of the Israeli intelligence, military and policy failures. AARMS, *23*(1), 81–98. <https://doi.org/10.32565/aarms.2024.1.5>.
- Seloom, Muhanad (2025). Veiled intentions: Hamas's strategic deception and intelligence success on 7 October 2023. Intelligence and National Security, 1–28. <https://doi.org/10.1080/02684527.2025.2576903>.
- Shamir, Eitan (2023, October 22). The End of Mowing the Grass: If Israel Wants to Continue to Exist, It Must Uproot Hamas from Gaza. BESA Center Perspectives Paper No. 2,223. Begin-Sadat Center for Strategic Studies. Retrieved from <https://besacenter.org/the-end-of-mowing-the-grass/>.
- Zboun, Kifah (2025, October 7). The Gaza War that ignited the long-deferred Palestinian state struggle. Asharq Al-Awsat. Retrieved from <https://english.aawsat.com/arab-world/5194604-gaza-war-ignited-long-deferred-palestinian-state-struggle>.